

## راه دور و پای خسته

از خبر مسرت‌بخش و غرور‌آفرین کسب مدال برنزِ تکواندوی المپیک برزیل توسط کیمیا علیزاده عزیز که بگذریم، این روزها با انتشار اخبار تلخ و ناراحت‌کننده‌ای عجین شده است:

تصویر مبهوت، مغموم و حیران «عمران»، کودک ۵ ساله سوری، نمادی گویا و دل‌آزار و رمانده است از آنچه بر مردم بی‌پناه سوری می‌رود؛ انسان‌هایی که سال‌هاست طعم امنیت را نچشیده و موشک و خمپاره و گلوله و خون و کشتار، سهم هر روزینه ایشان از زندگی است؛ جماعتی بخت برگشته که در معنای تحت‌اللفظی کلمه از فردای خود خبر ندارند. طنز تلخی است که «عمران»، نماد وضعیت هولناک و دهشتناک کنونی سوریه است؛ عمرانی که باید تداعی‌کننده «آبادانی» و گشایش و امید به آینده باشد، بدل به اسمی بی‌مسما و لفظی بدون مصداق شده و بیش از هر امری، ویرانی و خرابی و جگرهای خونین را روایت می‌کند...

افزون بر این، آنچه در داخل کشور و عرصه فرهنگ می‌رود نیز تأسف برانگیز است. پس از انتشار اخبار تأسف‌برانگیز لغو کنسرت‌های شهرام ناظری و حسین کلهر در استان خراسان و عقب‌نشینی آشکار وزیر فرهنگ و ارشاد در این باب، معاون وزیر علوم، تحقیقات و فن‌آوری اخیراً گفته، در دانشگاه‌ها نیز برگزاری کنسرت موسیقی از این به بعد ممنوع است؛ همچنانکه برگزاری اردوی مختلط ممنوع است. روزگاری که من در دهه هفتاد شمسی (دوران ریاست جمهوری هاشمی و سالیان نخست ریاست جمهوری خاتمی) دانشجو بودم و در دانشگاه علوم پزشکی تهران تحصیل می‌کردم؛ در دانشگاه‌ها، هم کنسرت‌های موسیقی برگزار می‌شد، هم اردوی مختلط...

وقتی به پس‌پشت می‌نگرم و تجربه زیسته ۵-۴ ساله تحصیل خود در دانشگاه واریک انگلستان در دهه هشتاد، همچنین تجربه زیسته ۵ سال اخیر تحقیق و تدریس در دانشگاه تورنتو را مدنظر قرار می‌دهم و با آنچه در فضای دانشگاه‌های ما می‌گذرد قیاس می‌کنم، اندوهی عمیق ضمیرم را فرا می‌گیرد و غمی غمناک را تجربه می‌کنم: ما در داخل کشور با چه مشکلات و مسائلی درگیر و دست‌به‌گریبانیم و هنوز که هنوز است مسائل متعارفی چون برگزاری کنسرت موسیقی و اردوی دانشجویی در میان ما حل نشده؛ مسئولان دانشگاه‌های این سوی کره خاکی با چه امور و مسائلی دست و پنجه نرم می‌کنند؟! از این مسائل عملی و اجرایی که درگذریم، قصه پر غصه «علوم انسانی اسلامی» و حدود و ثغور آن نیز همچنان مبهم است و به‌رغم سخنان و سمینارهایی که در این باب گفته و برگزار شده، برای نگارنده این سطور که از اهالی علوم انسانی ایرانی است، مسئله همچنان مبهم است و هیچ معلوم نیست قرار است از چه وضعیت موجود نامطلوبی عبور کنیم و به چه وضعیت ناموجود مطلوبی برسیم؟؟ اسباب شرمندگی است که در داخل کشور، کسانی در این باب سخن می‌گویند و اظهار نظر می‌کنند و قدر می‌بینند که با علوم انسانی جدید آشنایی جدی و عمیقی ندارند و در این دیسپلین‌ها تحصیل نکرده و با یک زبان فرنگی (انگلیسی، آلمانی، فرانسوی) که حجم کثیری از ادبیات این دیسپلین‌ها بدان زبانها تولید شده، آشنایی ندارند:

«راه دوری است، و پای خسته.../ خنده‌ای کو که به دل انگیزم؟/ قطره‌ای کو که به دریا ریزم؟/ صخره‌ای کو که بدان آویزم؟/ مثل این است که شب نمناک است / دیگران را هم غم هست به دل / غم من ، لیک، غمی غمناک است»